

فصلنامه علمی رهپاوهی‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شاپا: 1735-739X
 دوره ۱۰، شماره ۴ (پیاپی ۵۸)، تابستان ۹۸، تاریخ انتشار: مرداد ۹۸

سازوکارهای انضباطی ایجاد ابژه‌ی به‌هنجار در عصر پهلوی اول بر مبنای نظریه‌ی حکومت‌مندی فوکو^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۲۳

محمود مقدس^۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۲/۲۳

چکیده

شکل‌گیری بسیاری از نهادهای مدرن در عصر پهلوی اول امری اتفاقی نبود، چراکه به بیان فوکویی، برآمده از یک عقلانیت سیاسی خاص و با هدف تغییر زیست-سیاست ایرانی صورت می‌گرفت. سؤال اصلی پژوهش حاضر از این قرار است که «حکومت پهلوی اول چرا و چگونه زیست-سیاست ایرانی را شکل داد؟» در پاسخ به سؤال مذکور و با مدد از نظریه‌ی حکومت‌مندی فوکو به‌عنوان رهپاوهی نظری پژوهش، این فرضیه به آزمون گذاشته می‌شود که رضاشاه از طریق ایجاد و تکوین نهادهایی چون ارتش یک‌پارچه، ثبت احوال و بهداشت به‌عنوان تکنیک‌های حکمرانی که برآمده از عقلانیت سیاسی خاصی به نام «مدرنیسم» بود، کوشید با تربیت ابژه- شهروندانی به‌هنجار رابطه‌ی قدرت را نهادینه کرده و به تغییر زیست-سیاست ایران دست بزند. اهمیت مسئله‌ی مورد بحث در فهم فلسفه‌ی پشت اقدامات حکومت‌ها و نحوه‌ی کار بست فنی است که آن‌ها را در دست‌یابی به اهداف‌شان یاری می‌رساند. لذا آشکار کردن سازوکارها و مناسبات اعمال سلطه در طول تاریخ و درک تفاوت‌های موجود میان حکومت‌ها از این منظر، از جمله دستاوردهای نظری تحقیق است. مطالعه‌ی اسناد و مکتوبات دوره‌ی مربوطه با نگاهی تبارشناسانه که بر میکروفیزیک قدرت یعنی سطوح خرد اعمال سلطه‌ی حکومت در جامعه تأکید دارد، روش پژوهش نوشتار حاضر را شکل می‌دهد.

واژگان کلیدی: ایران، رضاشاه، حکومت‌مندی، زیست-سیاست، مدرنیسم.

صفحات: ۱۷۰-۱۴۶

* عضو هیئت علمی گروه
 معارف و الهیات دانشگاه
 گیلان

saintmahmoud@gmail.com

۱ این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با همین عنوان می‌باشد که در معاونت پژوهشی دانشگاه گیلان انجام پذیرفته است.

**The Disciplinary Mechanisms of Creating a Normal Object in the First Pahlavi Era
Based on Foucaultian Idea of Governmentality**

Moghadas, Mahmoud*

Abstract

The formation of many modern institutions in the first Pahlavi era was not accidental, but, as it was expressed by Foucault, was derived from a particular political rationality with the aim of changing Iranians' bio-politics. The article tries to answer "why and how did Reza Shah change the bi-politics?" and with the help of Foucaultian idea of Governmentality as the theoretical approach of research, this hypothesis is tested that, by constructing normal objects through the development of institutions such as the Unified Armed Forces, Civil Registration, and Hygiene as the techniques of governance emerged from a particular political rationality called "modernism," the government tried to institutionalize the power relationship with in order to change Iranians' bio-politics. The importance of the issue is to understand the philosophy behind the actions of governments and how to use the techniques that help them achieve their goals. Therefore, revealing the mechanisms and relationships of exercising domination and understanding the differences between governments in this regard are among the theoretical achievements of the research. Study of the documents and literature of the relevant period with a genealogical look that emphasizes on the of government's micro-physics of power forms the method of the paper.

Keywords : Iran, Reza Shah, Governmentality, Bio-politics, Modernism.

*Faculty Member of
Theology Department
at Guilan University,
Guilan, Iran

مقدمه

ظهور رضاخان در عرصه‌ی سیاسی ایران و صعود سریع او در سلسله‌مراتب قدرت، با خود پیامدهای بسیار مهمی بر حیات اجتماعی ایرانیان به همراه داشت. فروپاشی سلسله‌ی قاجار و تشکیل حکومت پهلوی تنها یک آمد و شد تکراری دو پادشاهی نبود. با روی کار آمدن رضاشاه، جامعه‌ی ایرانی دست‌خوش تحولاتی شد که قرار بود برای اولین بار نحوه‌ی زیست و تفکر ایرانیان را تحت تأثیر قرار دهد. اگر نگوییم همه، بی‌تردید بیشتر اقدامات رضاشاه ریشه در آرزوهایی داشت که بسیاری از روشنفکران از زمان مشروطه در سر داشتند، اما ضعف‌ها و کاستی‌های دولت‌های روی کار آمده و اوضاع و احوال نابه‌سامان جامعه امیدي برای برآورده شدن‌شان باقی نگذاشته بود. هم‌ا‌زاین‌رو بود که ظهور رضاخان با استقبال و همدلی غریب آنان همراه شد. روشنفکرانی که زمانی در پی آزادی و رهایی از استبداد بودند، حالا ظهور ناجی قدرت‌مندی را انتظار می‌کشیدند که کشور را به شاهراه سعادت و بهروزی رهنمون شود، راه‌آهن و چرخ و کارخانه بسازد و حتی به زور سرنیزه ساعات خواب و بیداری ملت را معلوم کند، غافل از این‌که بعدها همین روشنفکران خود به نخستین قربانیان حکومت پهلوی تبدیل می‌شدند. البته این بدان معنا نبود که حکومت رضاشاه حکومت روشنفکران بود. درواقع این سیستم به‌عنوان حکومتی ملی که به دنبال پروژه‌ی ملت‌سازی بود، نیاز به پایگاه مشروعیت‌بخش مدرن داشت و آن را در سیمای روشنفکران یافت. خواست‌هایی که روشنفکران نمایندگی می‌کردند با توجه به ناکامی مشروطه در نیل به آن‌ها، بدل به مطالباتی ملی شده بود و لذا هر حکومتی که بر رأس کار می‌آمد نمی‌توانست نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا باشد، چراکه در غیر این صورت تفاوتی با نظام پیشین نداشت و لذا شوری بر نمی‌انگیخت. ازاین‌رو، پیگیری این مطالبات از سوی رضاشاه می‌توانست برای او محبوبیت و البته مشروعیتی به ارمغان بیاورد که در ادامه کار وی برای حکمرانی را راحت‌تر می‌کرد. به باور این نوشتار، اقدامات حکومت تنها اصلاحاتی در عرصه‌ی سیاست نبود، بلکه به بیان فوکویی، از عقلانیتی سیاسی نشأت می‌گرفت که عمدتاً روشنفکران در مقام نظریه‌پردازان اصلی حکومت پهلوی برسازنده‌ی آن بودند. عقلانیت مزبور که با مفهوم حکومت‌مندی گره خورده بود با فنون و شیوه‌های حکمرانی پیاده شد تا به هدف نهایی‌اش یعنی ایجاد ابژه‌هایی مطیع و سربراه برسد. به عبارتی، در دوران پهلوی اول برای اولین بار قدرت حکومت بدل به زیست-قدرت شد و به همان نحو، سیاست‌های مربوطه زیست-سیاست ایرانی را شکل داد. با این اوصاف، مسئله‌ی اصلی مقاله‌ی حاضر از این قرار است که مبانی فکری و زمینه‌های سیاسی-اجتماعی زمینه‌ساز تحول الگوی حکمرانی یا همان عقلانیت سیاسی عصر پهلوی اول چه بوده و حکومت چگونه و با چه هدفی به تغییر زیست-سیاست جامعه دست‌یازیده است.

۱. پیشینه‌ی پژوهش

ادبیات مربوط به دوران پهلوی اول ادبیات پر و پیمانی است و نویسندگان مختلف از منظرهای گوناگونی به بررسی ماهیت و عملکرد حکومت رضاشاه پرداخته‌اند. تاریخ‌نگاران برجسته‌ای چون یرواند آبراهامیان، همایون کاتوزیان، تورج اتابکی، یان ریشار و... در مطالعات تاریخی خود این جنبه‌ها را مورد مطالعه قرار داده و مقالات زیادی نیز در این رابطه به رشته تحریر درآمده است. از جمله نظریات ارائه‌شده در خصوص ماهیت حکومت رضاشاه می‌توان به رویکرد دکتر حسین بشیریه در کتاب «موانع توسعه سیاسی در ایران» اشاره کرد که آن را همتای ایرانی دولت‌های مطلقه‌ی اروپایی می‌داند که برای اولین بار بسیاری از نهادهای مدرن حکمرانی را شکل دادند. تحول و نوسازی اداری، سیاسی و اقتصادی در کنار شکل‌گیری ارتش و بوروکراسی نوین به تمرکز قدرت در دست حاکم منجر شد و لذا بدان ماهیتی متفاوت از دولت‌های پیشین بخشید. احمد نقیب‌زاده نیز در کتاب «دولت رضاشاه و نظام ایلی؛ تأثیر ساختار مطلقه‌ی دولت رضاشاه بر نفوذ قبایل و عشایر» از همین مبنای نظری به تحلیل حکومت پهلوی اول می‌پردازد. البته در نقد این رویکرد نیز بسیاری از اندیشمندان ویژگی‌های دولت مطلقه در اروپا را بسیار متفاوت از صرف نوسازی دستگاه بوروکراسی و تأسیس ارتش دانسته‌اند. وابستگی به طبقات اجتماعی، صوری نبودن نهادهای مدرن، اقتصاد بازار و عدم اعمال خودسرانه‌ی قدرت از جمله ویژگی‌های دولت‌های مطلقه‌ی اروپایی است که در عصر رضاشاه مشاهده نمی‌شود. دولت وابسته، دولت سلطانی، دولت تحصیل‌دار و... نیز از دیگر نظریه‌های مربوط به چیستی حکومت رضاشاه به شمار می‌روند که بصیرت‌های مهمی به مطالعات مربوط به این حوزه اضافه می‌کنند.

محمد عابدی اردکانی و فرزاد آذرکمند در مقاله‌ی «نظریه‌ی ساختاریابی و شکل‌گیری دولت استبدادی رضاشاه در ایران»، با استفاده از رویکرد گیدنز به تحلیل ماهیت حکومت در عصر پهلوی اول می‌پردازند و نقش متقابل ساختار و کارگزار را در این فرآیند بررسی می‌کنند. به باور نویسندگان، رویکرد ساختاریابی گیدنز در غلبه بر معضل دوگانگی‌ی عاملیت و ساختار که در نظریات و رویکردهای مختلف وجود دارد، موفق است و بهتر می‌تواند ماهیت حکومت پهلوی اول را تبیین کند. در این راستا، بسترهای داخلی و خارجی به‌عنوان ساختار و هوش و فرصت‌طلبی شخص رضاشاه به‌عنوان کارگزار، در ماهیت استبدادی دولت نقش داشتند.

در خصوص اقدامات و عملکرد دولت پهلوی اول می‌توان به «تجدد آمرانه؛ جامعه و دولت در عصر رضاشاه» اشاره کرد که نویسنده به بررسی اقدامات رضاشاه در نوسازی آمرانه‌ی کشور و تأثیر آن بر حیات اجتماعی ایرانیان و البته مقایسه‌ی آن با اقدامات صورت‌گرفته در ترکیه‌ی آتاتورک می‌پردازد. فاطمه

پهلوان پور نیز در مقاله‌ی «تحول نظام آموزشی و اقدامات فرهنگی در عصر پهلوی اول» به تحولات صورت گرفته در حوزه‌ی فرهنگ از جمله تأسیس انجمن‌ها و سازمان‌های مختلف، همچون کانون پرورش افکار و جمعیت نسوان وطن خواه و نیز تحولات آموزشی چون اعزام دانشجو به خارج از کشور، تأسیس دانشگاه و فرهنگستان تمرکز و همگی را برآمده از ایدئولوژی ناسیونالیسم حکومت تعریف می‌کند. ملک‌زاده و علیزاده بیرجندی در «عوامل مؤثر در شکل‌گیری سیاست‌ها و تحولات جمعیتی در دوره‌ی رضاشاه»، سیاست‌های جمعیتی عصر رضاشاه را مورد واکاوی قرار داده، این اقدامات را تحت تأثیر عناصر ایدئولوژیک حکومت از جمله مدرنیزاسیون، تمرکزگرایی، عرفی‌سازی، نظامی‌گری و... تبیین می‌کنند. همین‌طور مقاله‌ی «اصلاحات و سیاست‌های نوگرایی رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیون در ایران»، سیاست‌های رضاشاه در حوزه‌ی ارتش، نظام قضایی، آموزشی و وقف را مطالعه کرده و نقش آن در کاهش نفوذ و قدرت مذهب و روحانیون را بررسی می‌کند. به‌طور کلی، بیشتر آثار نوشته‌شده در این حوزه روی عواملی چون دولت مدرن، مدرنیزاسیون و سکولاریسم تمرکز کرده و سیاست‌های حکومت را از این منظر مورد کنکاش قرار می‌دهند و لذا پرتوهای روشنی بخشی بر تحولات صورت گرفته در این دوران می‌افکنند.

۲. چارچوب نظری: زیست-سیاست فوکو و مفهوم «حکومت‌مندی»

میشل فوکو، اندیشمند و نظریه‌پرداز فرانسوی، از جمله صاحب‌نظرانی است که ایده‌ها و دیدگاه‌های بدیعیش همواره الهام‌بخش متفکران در زمینه‌های مختلف بوده است. مفاهیمی چون دیرینه‌شناسی، تبارشناسی، اپیستمه، رابطه‌ی میان قدرت و دانش و... از جمله این ایده‌ها هستند که طیف بزرگی از متفکران از ادوارد سعید، جورجو آگامبن و آنتونیو نگری گرفته تا مایکل هارت، پل رابینو، دانا هاروی و بسیاری دیگر را واداشته از بصیرت‌ها و اندیشه‌ورزی‌های وی در حوزه‌های پژوهشی مربوطه استفاده کنند. با این حال، شاید آنچه کمتر مورد معرفی قرار گرفته، نظریات متأخرتر وی در باب دولت و کردوکارهای آن باشد.

مجموعه درس‌گفتارهای فوکو در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۷۰ در گِلژ دو فرانس اگرچه از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، اما آن‌چنان‌که باید و شاید شناخته‌شده نیست. میشل فوکو در این سلسله‌سخنرانی‌ها بصیرت‌های جالبی در خصوص ماهیت دولت مطرح می‌سازد که به‌واقع نقطه‌ی عطفی در مطالعات وی پیرامون مفهوم قدرت محسوب می‌شود. اگر پیش‌تر، او به مدد دیرینه‌شناسی به مطالعه‌ی قواعد پنهان شکل‌گیری صورت‌بندی‌های خاص دانش یا همان گفتمان‌ها پرداخته بود، در این جا با اتخاذ رویکرد تبارشناسانه به دنبال آن بود که دریابد چه سازوکارهایی دست‌اندرکارند تا انسان‌ها را به سوژه یا ابژه تبدیل کنند. فوکو در این شیوه‌ی متأخر می‌خواست نشان دهد آدمی چگونه با شکل دادن به رژیم‌های حقیقت مختلف می‌کوشد خود و دیگران را تحت سلطه قرار دهد.

به عبارت دیگر، در تبارشناسی با این پرسش سر و کار داریم که «سازوکارهای اعمال قدرت چیست؟» لذا بحث اصلی در اینجا بررسی رابطه‌ی قدرت با دانش است. از نظر فوکو، فاعل شناسا، موضوع شناخت و شیوه‌ی شناخت همگی برآیند مناسبات میان قدرت و دانشی هستند که با پیدایش و تحول علوم انسانی متحول می‌شوند (دریفوس و رایینو، ۱۳۸۲: ۲۴).

فوکو در این درس گفتارها که با عنوان تولد زیست-سیاست انتشار یافتند، بینش‌های جالبی راجع به مسئله‌ی دولت و سوژه شدن مطرح می‌سازد. به عبارتی، وی در بررسی تبارشناسی سوژگی، یعنی نهادها و اعمالی که در شکل دادن انسان به مثابه سوژه- و البته ابژه- دخیل بوده‌اند، به مفهوم مهم Governmentality اشاره می‌کند. در توضیح این مفهوم که از ترکیب دو واژه‌ی Governmentality و mentality شکل گرفته، باید گفت مفهوم فوق که به «حکومت‌مندی»^۱ ترجمه شده به بررسی رابطه‌ی میان ذهنیت و اندیشه با حکومت می‌پردازد؛ به تعبیری دیگر، حکومت‌مندی اصطلاحی است که فوکو به واسطه آن سعی در توصیف روش‌ها و عقلانیت‌های گوناگونی دارد که دولت‌ها به مدد آن‌ها خودشان را موظف به حفظ و بهبود شرایط زندگی شهروندان می‌کنند (میلر، ۱۳۸۲: ۲۵۳). البته پیداست که مراد فوکو در طرح این مفهوم بیشتر ناظر به بررسی شکل خاصی از عقلانیت و روابط قدرت بود که با نئولیبرالیسم شناخته می‌شد. مطالعات مربوط به حکومت‌مندی بیشتر با این موضوع مرتبط است که چگونه تفکر در قالب روش‌های سازمان‌دهی شده برای انجام کارهایمان و رژیم‌های کردارمان عمل می‌کند. نتیجه این که تجزیه و تحلیل حکومت در ارتباط با اندیشه است، چراکه اندیشه در بطن وسایل تکنیکی موجود برای شکل دادن و نیز تغییر شکل دادن کردارها و نهادها حک شده است. بنابراین تجزیه و تحلیل حکومت‌مندی، به‌واقع تحلیل اندیشه‌ای است که به صورت امور کرداری و تکنیکی درآمده است (یحیوی، ۱۳۹۴: ۱۲۲).

خود فوکو در توضیح مرادش از مفهوم حکومت‌مندی به سه مبحث اشاره می‌کند: اولاً مجموعه‌ای از نهادها، رویه‌ها، تحلیل‌ها و تأملات، محاسبه‌ها و تاکتیک‌هایی که اعمال این شکل کاملاً خاص و هر چند پیچیده از قدرت را امکان‌پذیر می‌کنند، قدرتی که آماج اصلی اش جمعیت، شکل اصلی دانش‌اش اقتصاد سیاسی و ابزار تکنیکی ذاتی اش سامانه‌های امنیت‌اند؛ دوم گرایشی که در سرتاسر غرب و از دیرباز منجر به تفوق آن نوع قدرتی شد که می‌توان آن را «حکومت» نامید، قدرتی که از یک‌سو به شکل‌گیری و توسعه‌ی مجموعه‌ی کاملی از ابزارهای خاص حکومت و از سوی دیگر به تدوین مجموعه‌ی کاملی از دانش‌ها انجامید؛ و بالاخره فرآیند یا به عبارت دقیق‌تر، نتیجه‌ی فرآیندی که از

۱ متأسفانه این واژه نیز از آن دسته واژه‌های ابداعی فوکو است که برایش معادل رضایت‌بخشی که دربرگیرنده‌ی معنای هردو جزء آن باشد وجود ندارد. لذا در ترجمه‌ی آن به وجه اسمی صفت Governmental توجه شده که به هیچ عنوان بیانگر آنچه فوکو از آن مد نظر داشته نیست.

طریق آن دولت عدالت قرون وسطی در سده پانزدهم و شانزدهم بدل به دولت اداری و به تدریج حکومت‌مند شد (فوکو، ۱۳۹۶: ۲۶۱). در جمع‌بندی دو تعریف نخست، «حکومت‌مندی» را می‌توان روشی دانست که حاکمان به مدد آن به تربیت شهروندانی به‌هنگار می‌پردازند. به دیگر سخن، اینجا وارد حوزه‌ی زیست-سیاست یا به تعبیری زیست-قدرت فوکو می‌شویم، یعنی نحوه‌ی اثرگذاری قدرت [یا تکنولوژی‌های قدرت] بر زندگی افراد.

۲-۱. زیست-قدرت و ابعاد حکومت‌مندی

فوکو در تعریف مفهوم زیست-قدرت^۱، آن را مجموعه‌ی پیچیده‌ای از اشخاص و اشیاء و روابط افراد و شیوه‌ی زیست آن‌ها عنوان می‌کند. وی زیست-قدرت را همان قدرت رعیت‌پروری می‌خواند که هدفش تأمین رفاه جمعیت و اعمال نظارت و مراقبت بر آن‌هاست. به‌زعم فوکو، اساساً از قرن شانزدهم میلادی به بعد بود که جمعیت به‌منزله سوژه‌ی نیازها و تمایلات و نیز ابژه‌ای در دستان حکومت ظاهر می‌شود؛ یعنی جمعیت چیزی شد که حکومت می‌بایست آن را در ملاحظاتش در نظر می‌گرفت تا بتواند به شیوه‌ای عقلانی و سنجیده به‌طور کارآمدی حکومت کند (فوکو، ۱۳۹۶: ۲۵۸). این‌گونه، افراد جامعه به سوژه و ابژه تبدیل شدند؛ یعنی از یک طرف، سوژه‌ی نیازها و خواسته‌ها و از طرف دیگر، ابژه‌ی زیست-قدرت (دریفوس و رایینو، ۱۳۸۲: ۳۰). اگرچه فوکو همواره در مباحث خود بیشتر بر میکروفیزیک سیاست تأکید کرده و ترجیح داده به‌جای تمرکز بر موضوع کلان دولت و نحوه‌ی شکل‌گیری آن توجه خود را بر جزئی‌ترین سطوح اعمال قدرت قرار دهد و اتفاقاً به همین خاطر هم بیشترین حجم انتقادات نیز متوجه او شده، اما همه‌ی این‌ها دلیل نمی‌شود که فکر کنیم ایده‌های او چیز دندان‌گیری برای فهم مسئله‌ی دولت به دست نمی‌دهد (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۶۳).

یکی از نکات مهمی که در نظرات فوکو راجع به دولت وجود دارد و در بحث حکومت‌مندی هم بدان اشاره شد، مبحث «عقلانیت» است. به باور فوکو، برای شناخت علت اقدامات دولت باید تفکر و اندیشه‌ای را که در پشت این اقدامات وجود دارد بررسی کرد. فوکو عقلانیت را چیزی می‌داند که مجموعه‌ای از رفتار انسانی را برنامه‌ریزی کرده و هدایت می‌کند؛ منطق پنهان در نهادها که حتی در خشن‌ترین اشکال نهادی نیز وجود دارد (فوکو، ۱۳۹۶: ۳۲۲). فوکو در درس‌گفتارهایی که از آن سخن رفت، به شرایطی می‌پردازد که سبب می‌شود شکل خاصی از عقلانیت در کردوکارهای حکومتی شکل بگیرد (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۲). به‌عنوان مثال، مفهوم «مصلحت دولت» که در قرن شانزدهم شکل گرفت، از دید فوکو به شکل‌گیری تعریف خاصی از حکومت منجر شد. به‌عبارتی، همیشه میان دولت و شکل خاصی از حکمرانی منطبق با نوعی عقلانیت تلازم وجود

دارد. (یحیوی، ۱۳۹۴: ۱۲۲) این همان عقلانیت سیاسی است که بر کردوکارهای دولت حاکم است و سبب شکل‌گیری تکنیک‌ها و راهبردهای مختلف می‌گردد، راهبردهایی که قرار است به ایجاد ابژه‌ی به‌هنگام بینجامد. در این‌که این عقلانیت چیست باید اشاره داشت که نباید آن را با مفهوم عقل و خرد اشتباه گرفت، بلکه بیشتر به «رویه‌های تاریخی» مربوط می‌شود و خود با سایر صور عقلانیت در جامعه ارتباط تنگاتنگی دارد (لمکه، ۱۳۹۲: ۲۷۹).

همان‌طور که اشاره شد، فوکو به مدد تجزیه و تحلیل فنون و تاکتیک‌هایی به مطالعه‌ی مسئله‌ی دولت مدرن پرداخت که موجد شکل پیچیده‌ای از قدرت اعمال‌شده بر افراد بودند (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۷۱). موضوع محوری که به مبحث عقلانیت ربط پیدا می‌کند، «فنون و شیوه‌های حکمرانی» است. هر عقلانیت سیاسی به شیوه‌هایی ره می‌برد که رفتار ابژه‌ها را در جهت حصول اهداف خود تنظیم می‌کند. این شیوه‌ها یا همان تکنیک‌ها در واقع کارویژه‌ی انضباطی دارند و در درون نهادهای مشخصی تعبیه شده‌اند. غایت این فنون و تکنیک‌ها به‌هنگام‌سازی افراد در سطح ابدان و اذهان یا همانا ابژه کردن سوژه است. در این جا بدن به‌مثابه متنی اجتماعی منعکس‌کننده‌ی روابط قدرت و نحوه‌ی واکنش آن‌هاست، لذا می‌توان رابطه‌ی آشکاری را میان آناتومی بدن و نقش‌های اجتماعی برقرار ساخت که بر تعامل عاملیت و قدرت در فهم تجارب بدنی دلالت دارد (ذکایی و امن پور، ۱۳۹۳: ۶۲).

۳. برآمدن رضاخان و استقبال روشنفکران

این‌که چه شد که در میان آرمان‌های مشروطه‌خواهان، آزادی و رهایی از استبداد جای خود را به آرزوی وجود حکومتی مقتدر داد، خود یکی از تناقض‌های جالب تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. سال‌های پس از مشروطه سال‌های آشفتگی و هرج و مرج در حیات سیاسی و اجتماعی ایران بود. فقر، فساد و بی‌کفایتی اداری، شورش‌های ایلات و عشایر که گاه و ناگاه از نقاط مختلف کشور سر برمی‌آورد، ضعف حکومت مرکزی در رسیدگی به مطالبات و نیازهای جامعه، مداخلات گاه و بی‌گاه انگلیس و روسیه و بسیاری مشکلات دیگر کام ایرانیان را تلخ کرده بود. مورخ‌الدوله‌ی سپهر در ذکر مشکلات آن دوره و اوضاع حقارت‌بار مملکت می‌نویسد: «در اوایل سال ۱۹۱۴ کار مداخله‌ی بیگانگان به جایی کشیده شده بود که روس‌ها در قزوین و تبریز از مردم مالیات می‌گرفتند و مانع اعزام نمایندگان به مجلس شورای ملی می‌شدند و انگلیسی‌ها در مقابل وام محقری گمرک بوشهر را تصرف کرده، عواید آن را تصاحب می‌کردند... آثار نومیدی در چهره‌ی عموم روشنفکران نمایان بود و برای نجات ایران راهی جز معجزه و کرامت به نظر نمی‌رسید» (سپهر، ۱۳۶۲: ۹). رونق بازار ترور و مجازات، رفت‌وآمد سی و شش کابینه در یک دوره‌ی سیزده ساله، قرارداد ۱۹۱۹، تعطیلی شش ساله‌ی

مجلس و ... بر وخامت اوضاع می‌افزود. کار به جایی رسیده بود که بسیاری به فکر خاتمه دادن به وضع موجود بودند. حسین مکی در این باره می‌نویسد:

مدرس برای کودتا نقشه می‌کشید، سردار اسعد بختیاری و عده‌ای از خوانین در چهل‌ستون متمرکز شده و سالار جنگ تفنگچی فراهم می‌کرد، نصرت‌الدوله می‌خواست به سرعت باد از تپه‌های پربرف غرب بگذرد و به تهران برسد. سید ضیا با مراکز قدرت سازش می‌کرد و استاروسلسکی، فرماندهی نیروهای قزاق نیز خیال کودتا در سر داشت (مکی، ۱۳۶۱: ۷۱).

در چنین شرایطی بود که کودتای اسفند ۱۲۹۹ به وقوع پیوست و اتفاقاً با استقبال بسیاری از روشنفکران که زمانی در جریان مشروطه برای آزادی و رهایی از استبداد جنگیده بودند، روبه‌رو شد. به قول همایون کاتوزیان، کودتا نه تنها با بی‌اعتنایی روبه‌رو نشد که برعکس، بسیاری از فعالان سیاسی جوان، از جمله شمار زیادی از شاعران و مقاله‌نویسانی که ناسیونالیست‌های پرشوری بودند، با شور و شغف فراوان به استقبال آن شتافتند (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۱۲۳). میرزاده‌ی عشقی، عارف قزوینی، محمدتقی بهار، عیسی صدیق، سید فخرالدین شادمان، ذکاءالملک فروغی، سیدحسن تقی‌زاده و ... از جمله این افراد بودند که تصور می‌کردند تنها یک حکومت مقتدر مرکزی قادر خواهد بود اوضاع آشفته‌ی ایران را به‌سامان کند و تنها یک مرد آهنین، یک «دیکتاتور ایدئال‌دار»، می‌تواند به زور سرریزه زمینه‌ی یک انقلاب بزرگ اجتماعی را فراهم کند.

۳-۱. پیشرفت و ترقی؛ صورت‌بندی یک عقلانیت سیاسی جدید

در بررسی خواست‌های مطرح‌شده پس از مشروطه سعی می‌شود بر گفتمان شکل‌گرفته از سوی روشنفکران تمرکز شود، چراکه همین خواسته‌ها و مطالبات بود که بعدها در زمان استبداد رضاشاهی به بار نشست و رنگ واقعیت به خود گرفت. به عبارتی، مهم‌ترین نقش در برساختن عقلانیت سیاسی جامعه به بیان فوکویی بر عهده‌ی روشنفکران بود که سعی کردند با نوشتن مقالات و رسایل در نشریات مختلف به طرح و تکوین آرمان‌ها و علایق جامعه‌ی ایران بپردازند. البته باید توجه داشت که با توجه به شکست مشروطه در رسیدن به بسیاری از این خواست‌ها، مطالبات مزبور همچنان در فضای جامعه وجود داشت و روشنفکران نقش مهمی در بال و پر دادن و تقویت یا به‌عبارتی، نمایندگی این آن‌ها بر عهده داشتند. از این‌رو، تحقق آن‌ها یا حتی طرح‌شان خود به منبعی مشروعیت‌ساز برای هر حکومتی تبدیل می‌شد که در مقام مقایسه با حکومت قاجار می‌توانست از مشروعیت بیشتری برخوردار شود. از این‌رو، نمی‌توان اظهار داشت که حکومت رضاشاه حکومت روشنفکران بوده است. لذا به‌عنوان دولت ملی که اول‌بار

به دنبال تحقق آرزوهایی چون تأسیس ارتش مدرن، آموزش و پرورش، ایجاد بوروکراسی نوین و ... بود، حکومت پهلوی نمی‌توانست نسبت به این مطالبات بی‌اعتنا باشد.

برای بررسی موضوعات طرح‌شده توسط روشنفکران که شکل‌دهنده عقلانیت سیاسی خاص آن عصر بود، باید به‌ویژه نوشته‌ها و مکتوبات آنان را کاوید تا به عناصر مشترک و مهمی دست یافت که به‌عنوان آمال و آرزوهای این نسل مطرح شد و بدل به یک مطالبه عمومی گردید. خوشبختانه این آثار و مکتوبات در دسترس هستند و می‌توانند در این زمینه اطلاعات مهم و ارزنده‌ای از ذهنیات و تلقی‌ات آنان به دست دهند. اگرچه بررسی همه‌ی آثار و روشنفکرانی که در آن عصر قلم می‌زدند ممکن نیست، اما برای نمونه به ذکر برخی از مهم‌ترین چهره‌های روشنفکری خواهیم پرداخت که در برساختن عقلانیت مربوطه نقش مهمی داشتند و بسیاری از ایده‌هایشان با ظهور رضاشاه جامه‌ی عمل به خود پوشید.

سید حسن تقی‌زاده از جمله تأثیرگذارترین روشنفکران مطرح در این دوره است که نقش و اثرگذاری زیادی در بسیاری از مقاطع مهم تاریخی داشته و برخی از اظهاراتش برای همیشه در تاریخ ماندگار شد. وی در دورانی که به همراه عده‌ای دیگر از هم‌فکران خود در آلمان زندگی می‌کرد، در انتشار چندین و چند مجله نقش داشت و بسیاری از ایده‌های خود را در آن‌ها منتشر می‌کرد. به‌عنوان مثال، تقی‌زاده در سرمقاله‌ی اولین شماره از دوره‌ی جدید مجله‌ی کاوه ابراز داشت:

روزنامه‌ای چاپ می‌شود که... مسلک و مقصدش بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپایی است در ایران، جهاد بر ضد تعصب، خدمت به حفظ ملیت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولی بر آن و به قدر مقدور تقویت به آزادی داخلی و خارجی آن... (کاوه، ۱۹۲۰، ش ۳۶: ۱ و ۲).

به‌طور کلی، دیگر مطالب این نشریه در شماره‌های بعد نیز از همین خط‌مشی پیروی می‌کند؛ «تعلیم عمومی و خودکشی برای عمومیت آن، نشر کتب مفیده و ترجمه‌ی کتب فرنگی، اخذ اصول و آداب تمدن اروپایی و قبول بلاشرط آن، ترویج انواع ورزش‌های بدنی اروپایی، حفظ وحدت ملی و زبان ایران، اعلان جنگ بی‌امان بر ضد وافور و تریاک و الکل، جنگ بر ضد تعصبات جاهلان و خرافات، حفظ استقلال ایران، آزادی زن‌ها و تعلیم و تحصیل حقوق آنان» و بسیاری دیگر، از جمله مواردی است که نویسندگان این نشریه به‌عنوان اصلاحات مورد نظر ارائه کردند. در حقیقت، این اندیشه‌ی ترقی به سبک اروپایی است که به‌عنوان خواسته‌ی اصلی تقی‌زاده و دیگر نویسندگان مطرح می‌شود و البته راه‌حل هم در

برآمدن استبداد منور و شکل‌گیری حکومت مرکزی قدرتمند جستجو می‌شود. در مجله‌ی ایران‌شهر که به مدیریت کاظم‌زاده و همکاری روشنفکرانی چون رشید یاسمی، عباس اقبال، حسین نفیسی، تقی ارانی، مشفق کاظمی منتشر می‌شد نیز مشابه همین دغدغه‌ها مطرح می‌شود. بیدار کردن روح ملی ایران از طریق انجام اصلاحات در حوزه‌ی سیاست، دین، زبان و اخلاق خواسته‌ی اصلی نویسندگان فوق است. البته کاظم‌زاده از منظر تجدد و پیشرفت به مسئله‌ی ملیت و ایرانیت می‌نگرد و آن را تنها عامل پیشرفت و ترقی ایران عنوان می‌کند. شاید مشهورترین اظهارات در این دوره مربوط به مجله‌ی نامه‌ی فرنگستان با تقریباً همان کادر نویسندگان باشد، با این عبارات که:

ما جز سعادت ایران مقصودی نداریم. ایران باید زندگانی از سرگیرد. ما می‌خواهیم سیل تمدن جدید را به طرف ایران جریان دهیم. ما می‌خواهیم با حفظ مزایای اخلاقی ذاتی ایران، این سخن بزرگ را به کار بندیم: ایران باید روحاً و جسماً، ظاهراً و باطناً فرنگی‌مآب شود (نامه‌ی فرنگستان ۱۳۰۲، ش ۱: ۲).

این نویسندگان نیز معتقد بودند باید با یک انقلاب اخلاقی به جنگ جامعه‌ی عقب‌مانده‌ی ایرانی رفت تا آثار جهل و فقر زدوده شود و این مهم هم تنها از عهده‌ی یک مستبد دانا برمی‌آید، زیرا تنها اوست که می‌تواند با مشت آهنین خود ساختارهای کهن ایرانی را زیر و رو کند. به قول یکی از نویسندگان روزنامه‌ی شفق سرخ، «یک نفر مصلح، یک دماغ منور و فکر باز لازم است که هر روز صبح به‌زور درب منزل‌ها را جارو کند، چراغ کوچه‌های ما را به‌زور روشن کند و لباس ما را به‌زور یکنواخت کند» (شفق سرخ، ۱۳۰۲، ش ۴۹: ۴). روزنامه‌ی آینده ایران نیز در سرتیتر یکی از مقاله‌های خود تصویر زنی ایرانی را نشان می‌داد که در خرابه‌های پرسپولیس به سمت آینده‌ای درخشان و پرامید در حرکت بود، آینده‌ای که در آن الکتریسیته، راه‌آهن و کارخانه بخشی از آن را تشکیل می‌داد (ملک‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۲۰). جمشید بهنام نشریات مزبور و چندین و چند نشریه‌ی دیگر را که جای ذکرشان در این مقال نیست، با وجود اختلافات ظاهری، حلقه‌های یک زنجیر می‌داند که نوعی تداوم و تجانس فکری را در آثار نویسندگان‌شان به نمایش می‌گذارند. همه‌ی این نویسندگان معتقدند اساسی‌ترین راه نجات تعلیم و تربیت عمومی است و عقب‌ماندگی اقتصادی، استبداد دولت، جهل و بی‌سوادی دردهای اصلی کشور هستند (بهنام، ۱۳۷۹: ۱۰۲ و ۱۰۱).

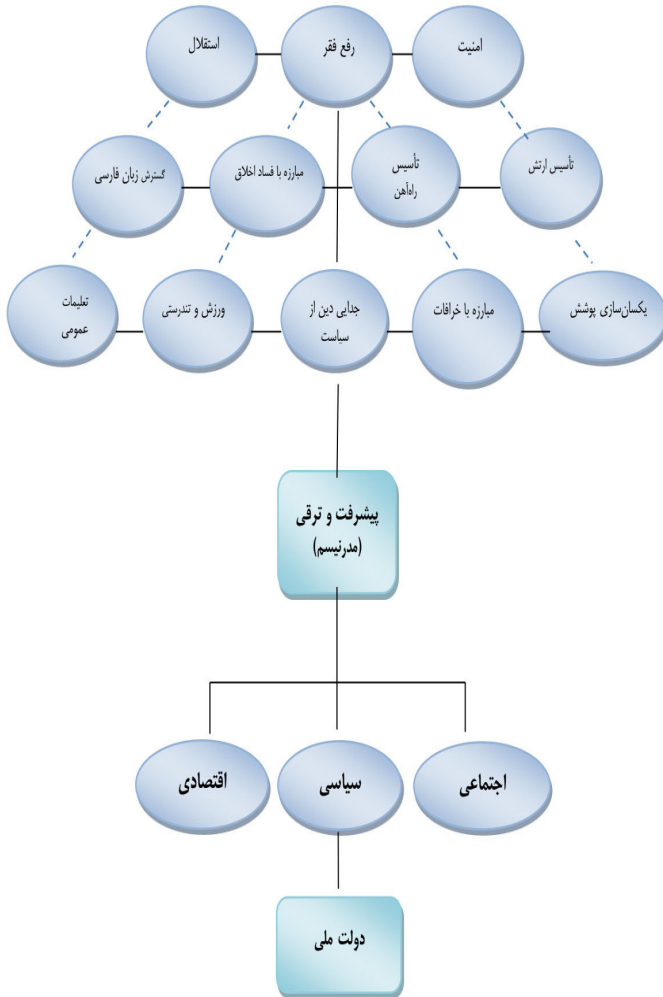
شاید مهم‌ترین چهره‌ی روشنفکری که آثار و نوشته‌هایش تأثیر زیادی بر فضای فکری آن روزگار داشت و بسیاری از ایده‌های وی عیناً توسط رضاشاه محقق شد، محمود افشار باشد. وی در مجله‌ی پرنفوذ آینده به طرح برخی از مهم‌ترین

خواسته‌های خود پرداخت. او که وحدت ملی ایران را مهم‌ترین اصل اساسی پیشرفت کشور می‌دانست، خواستار «عمومیت دادن زبان فارسی، ساختن راه آهن سراسری، از بین بردن ملوک‌الطوایفی و یکسان کردن پوشش، پیشنهاد الغای عناوین و القاب، اصلاح اقتصاد عمومی و تعلیم اجباری» (افشار، ۱۳۶۸: ۱۸۰) بود که اتفاقاً بعدها تمامی این موارد توسط سردار سپه محقق شد.

از روشنفکران دیگری که بعدها در دستگاه رضاخان وارد شدند، می‌توان به تیمورتاش، داور و فروغی نیز اشاره کرد. علی‌اکبر خان داور که بعدها نظام قضایی نوین ایران را پی‌ریزی کرد، اعتقاد داشت هرگونه تغییر و تحولی بدون توجه به اقتصاد ممکن نیست و اساساً بنیان تمدن غرب در صنعت خلاصه شده است. وی که در دانشگاه لوزان از شاگردان ویلفردو پارتو بود چاره‌ی کار را در نظام استبدادی کوتاه و گذرایی می‌دانست که در آن «نخبگان باجرت و جوان با زور روح ایرانی را متحول سازند» (بهنام، ۱۳۷۹: ۱۲۱). اصول بنیادین حزب ایران نوین، متشکل از تیمورتاش، داور و فیروز که به بیان متیو الیوت، قرار بود نقش حزب جمهوری خواه آتاتورک را بازی کند، «استقلال ایران زیر درفش پهلوی، پیشرفت ایران از طریق قدرت رضاشاه به‌سوی تمدن و تجدد، مقاومت در برابر نفوذ خارجی، مخالفت با همه عقاید ارتجاعی و ضاله و صداقت و تعهد دستگاه دولتی» عنوان شده بود (اتابکی، ۱۳۸۷: ۱۰۱).

این‌ها نمونه‌هایی اندک بودند از بی‌شمار مطالباتی که توسط بسیاری از روشنفکران و نویسندگان در سال‌های منتهی به کودتای اسفند ۱۲۹۹ در جامعه وجود داشت. اگرچه این افراد از دیدگاه خود به چاره‌جویی در باب مشکلات ایران پرداخته و راه‌حل‌های مختلفی هم ارائه کرده بودند، اما در یک نگاه جامع، همه‌ی این تجددخواهان بر سر مفهوم «ترقی و پیشرفت» توافق داشتند. در حقیقت، گو این‌که تفاوت‌هایی میان تعریف و شیوه‌های تجویز شده برای رسیدن به این امر در بین روشنفکران وجود داشت، اما نخ‌تسییحی که همه‌ی این‌ها را به هم وصل می‌کرد، همین مفهوم پیشرفت و ترقی یا به بیان دیگر، «مدرنیسم» بود. به دیگر سخن، اتفاق نظر تمام این افراد بر سر این موضوع شکل‌دهنده‌ی عقلانیتی شد که به بیان فوکو شیوه‌ی خاصی از حکومت‌مندی را ضروری کرد. در موارد مطرح‌شده‌ی فوق و در یک تقسیم‌بندی جزئی‌تر، می‌توان مفهوم پیشرفت را به سه شعبه‌ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تقسیم کرد. در واقع وحدت ملی، استقلال، توسعه و تحول روح ایرانی نماد پیشرفت در این سه حوزه محسوب می‌شد که مهم‌ترین و اصلی‌ترین راهکار برای رسیدن به آن‌ها شکل‌گیری دولت ملی متمرکز بود.

تصویر ۱. مطالبات روشنفکران، عقلانیت سیاسی ناشی از آن و راهکار دست‌یابی



بررسی عقلانیت سیاسی به معنای تجزیه و تحلیل اندیشه و تفکری است که در پس اقدامات دولت وجود دارد. فوکو عقلانیت را هدایت‌کننده‌ی رفتار آدمی می‌داند و بر این باور بود که در کردوکارهای حکومتی شکل خاصی از عقلانیت وجود دارد. با بررسی آمال و آرزوهای روشنفکران آن عصر درمی‌یابیم که پس از دوران آشفتگی و هرج و مرج مشروطه، مفهوم پیشرفت، با البته برخی تفاوت‌ها، بدل به مهم‌ترین و محوری‌ترین مطالبه‌ی این قشر می‌شود و همین مفهوم است که قرار است با تشکیل یک حکومت مرکزی قدرتمند به عقلانیت سیاسی

نهفته در پس اقدامات دولت بدل شود. امنیت، توسعه، وحدت ملی همگی دال‌های شناوری هستند که حول دال مرکزی پیشرفت معنا و مفهوم می‌یابند و البته برای دستیابی به آن‌ها نیاز به فنون و تکنولوژی‌های خاص سیاسی است. اصل مهم در دستیابی به این پیشرفت تحول در ذهن و روح ایرانی است که به باور بسیاری از تجددطلبان سنگ‌بنای قرار گرفتن در مسیر ترقی است. محمود افشار معتقد بود توجه به حالت اجتماعی و اخلاقی مردم بسیار اهمیت دارد و قرن‌ها عقب‌ماندگی به معنای آن است که می‌باید طرز زندگانی و شیوه‌ی زیست مردم تغییر کند (افشار، ۱۳۶۸: ۴۵). به عبارتی، پروژه‌ی ملت‌سازی تبدیل به مهم‌ترین مسئله‌ی جامعه می‌شود. وی راه‌حلی‌هایی هم برای این امر ارائه می‌دهد که به جای خود مطالعه خواهد شد، اما موضوع محوری این است که حالا برخلاف رویه‌ی سابق حکمرانی، شیوه‌ی جدیدی از حکومت‌مندی پیدا شده بود که وظیفه داشت رفتار و عادات مردم را هدایت کند؛ این همان چیزی است که از آن به‌عنوان زیست-سیاست سخن می‌گوییم: حضور و مداخله‌ی سیاست در زندگی افراد به منظور هدایت و راهبری آن‌ها.

۲-۳. زیست-سیاست دوره‌ی پهلوی؛ تکنولوژی‌های سیاسی انضباطی و

قدرت مشرف بر ذهن و بدن

رخداد مشروطه سبب ورود مفاهیم جدیدی به جامعه‌ی ایران شد که پیش از آن هیچ سابقه‌ای برای‌شان وجود نداشت. اگرچه برخی از متجددین کوشیدند مفاهیم مدرن را با سنت ایرانی آشتی دهند و برای مثال، از دل قرآن و روایات توجیهی شرعی برای آن‌ها پیدا کنند، اما نتیجه چندان رضایت‌بخش نبود، چراکه از جهان و جهان‌بینی و لذا از عقلانیت جدیدی نشان داشتند که سرب‌سرها متفاوت از آن عالم معهود و مألوف بود. حکومت‌مندی پیش از مشروطه نیز به همین قیاس با پس از آن تفاوت‌های بارزی داشت که شکل‌گیری زیست-سیاست جدیدی را می‌طلبد. اگر قبل از مشروطه مفهوم اداره کردن زیست افراد جایی در حکومت‌مندی نداشت پس از مشروطه و به‌خصوص با تشکیل حکومت پهلوی که همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، به دنبال تحقق پروژه‌ی ملت‌سازی بود، سیاست محدوددهی خود را تا ذهن و زندگی اتباع به‌منظور راهبری‌شان برای پذیرش مفاهیم جدید گستراند. حکومت‌های پیشین هیچ‌گاه نیازمند دخالت و دستکاری‌های وسیع در بافت اجتماعی-سیاسی نبودند، زیرا نوعی از تعهدات حوزه‌های پراکنده‌ی حیات اجتماعی برای ماندگاری حکومت کفایت می‌کرد. از این لحاظ، دولت با گرفتن حق و حقوق سیاسی و مالی خود از جامعه، آن را به حال خود واگذار می‌کرد و جز در مواقع ضروری در آن دخالت نمی‌کرد. با ورود اندیشه‌های جدید، وظایف و مسئولیت‌هایی متوجه دولت شد که پیش از آن در مقوله‌ی دولت جای نداشت (اکبری، ۱۳۹۳: ۲۲۷). به‌واقع عقلانیت جدیدی که

در مفهوم پیشرفت یا همان مدرنیسم تبلور می‌یافت، نیازمند تکنیک‌های جدیدی بود که امر حکمرانی را کاملاً متفاوت از گذشته می‌ساخت. از طرفی، ظهور ایدئولوژی مدرنیته در ایران موجب شد تا بدن و تظاهرات بدنی بیش از پیش در کنش‌ها و تعاملات غیرکلامی افراد مورد توجه و اهمیت قرار گیرد و برای نخستین بار قدرت سیاسی به بازیگر اصلی در شکل‌دهی و صورت‌بندی قواعدهای رفتارها و هنجارهای بدنی تبدیل شد و بدن به مثابه ابژه‌ای برای صاحبان حقیقی و حقوقی آن تعریف شد. دولت با تمامی امکانات و ظرفیت‌های خود در صدد تحمیل نظم و انضباط بر بدن و رفتارهای بدنی و کنترل تمامی تظاهرات و بیانات رؤیت‌پذیر جسمانی بود (ذکایی و امن‌پور، ۱۳۹۳: ۲۲۷).

دکتر کاتوزیان در ذکر تفاوت حکومت استبدادی مدرن رضاشاه با حکومت‌های استبدادی پیش از آن به نکته‌ی مهمی اشاره می‌کند و آن این‌که «تکنولوژی‌های نوین اعمال و حکومت استبدادی را بسیار کاراتر و فراگیرتر از گذشته ساخت؛ به این معنا که [برای افراد] پنهان شدن دیگر امکان‌پذیر نبود» (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۴۲۰). فنون جدید حکمرانی که برآمده از عقلانیت جدید بود، حالا می‌بایست شهروندانی مطیع و به‌هنجار را تربیت می‌کرد تا برای پذیرش مفاهیم جدید که مسئولیت‌های جدیدی را نیز بر آنان تحمیل می‌کرد، آماده باشند. بدیهی است این امر به شکل گذشته دیگر امکان‌پذیر نبود؛ به همین دلیل تأسیس نهادهای جدید و مدرن همچون ارتش، دادگستری، وزارت معارف و ... را باید از این منظر مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

۳-۳. سیاست‌های بهداشت و سلامت؛ گفتمان اصلاح و نهادینه شدن نظارت

از نظر فوکو بدن مکان غایی کنترل سیاسی و ایدئولوژیک نظارت و قاعده‌مندی است. به نظر او، از قرن هجده میلادی به بعد، بدن در معرض قدرت انضباطی منحصربه‌فردی از جانب نهادهای دولتی چون مدارس پزشکی، روانکاو و حقوق بوده است. وی در کتاب پیدایش کلینیک به تبارشناسی قدرت و دانش پزشکی در ابژه‌سازی افراد اشاره می‌کند. در اهمیت دانش پزشکی همین بس که به باور وی، این دانش اولین گفتمان علمی است که به فرد و شکل‌گیری علوم انسانی مدرن می‌انجامد (خورشیدنام، ۱۳۹۱: ۱۴۱). فوکو معتقد است زیست-قدرت یا قدرت مشرف بر حیات به انسان بیشتر به‌عنوان موضوع دخل و تصرف نگاه کرده است. وی این قدرت را قدرت انضباطی می‌نامد که هدف اصلی‌اش تولید انسانی است که به‌عنوان بدن مطیع و سربراه تلقی شود. این بدن می‌بایست رام و در عین حال مولد نیز می‌بود. نکته‌ی جالبی که فوکو در ادامه‌ی این مبحث بدان اشاره می‌کند، مسئله‌ی رابطه‌ی این تکنولوژی سیاسی با اقتصاد است. وی شکل‌گیری دانش انضباطی پزشکی را با ظهور و خیزش سرمایه‌داری

همزمان می‌بیند. در واقع، هدف کلی افزایش سودمندی و سربراهی جمعیت‌ها بود. کنترل انضباطی و ایجاد بدن‌های رام و سربراه، بی‌تردید با پیدایش سرمایه‌داری پیوند دارد. به نظر فوکو تکنولوژی‌های انضباطی به رشد و گسترش سرمایه‌داری به‌عنوان جنبشی اقتصادی کمک کرد، چراکه بدون حضور افراد با نظم و انضباط در درون دستگاه تولید، پیشرفت حاصل نمی‌شد (دریفوس و رایینو، ۱۳۸۲: ۲۴۴ و ۲۴۵).

مفاهیم تندرستی و بیماری و نیز الگوهای رایج در این باره و نابرابری‌های موجود در سلامت افراد، در بستر تاریخی فرهنگی حاکم بر آن‌ها به وجود می‌آید و از بستر و زمینه که بیش از هر چیز برآمده از ساختارهای قدرت در جامعه و متأثر از ایدئولوژی حاکم بر آن‌ها است، شکل می‌پذیرد. به این جهت، بسیاری از جامعه‌شناسان معتقدند که بین ساختار قدرت و نظام سلامت رابطه‌ی مستقیم وجود دارد، زیرا این قدرت و ایدئولوژی حاکم است که در مفهوم‌پردازی تندرستی و معلولیت، شکل‌گیری نظام سلامت، ایجاد نابرابری‌های سلامتی و در اختیار قرار دادن فرصت‌ها و امکانات موجود در دسترسی به تن درستی و صحت بدن نقش ایفا می‌کند (ذکایی و امن پور، ۱۳۹۳، ۳۱۹ و ۳۲۰). پیش‌تر اشاره شد که تندرستی و سلامت یکی از مهم‌ترین خواسته‌های اکثر روشنفکران بود، به طوری که یکی از مبانی اصلی گفتمان پیشرفت و البته ملت‌سازی مطرح‌شده در سال‌های منتهی به ظهور رضاخان در عرصه‌ی سیاسی ایران و البته پس از آن به شمار می‌رفت. به‌عنوان مثال، علی‌اکبر خان داور در مجله‌ی آینده در بحث از مشکلات اقتصادی که گریبان کشور را گرفته بود، به عدم تناسب میان وسعت اراضی کشاورزی و کمبود نیروی کار اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد:

ما زمین زیاد داریم... اما با زمین تنها که نمی‌شود زندگی به هم زد... ما هم آدم کم داریم، هم شیوه‌ی کارمان شیوه‌ی کار آدم حسابی نیست... کمی نفوس ایران یکی از بزرگ‌ترین علل فلاکت ماست. مملکت به این عرض و طول را با این عده محال است به جایی رساند (آینده، ۱۳۰۵: ۳۳).

به اعتقاد نویسنده، رشد کشور در گروی تولید و مصرف بیشتر است که این هردو نیازمند افزایش جمعیت هم به‌عنوان نیروی کار و هم به‌عنوان مصرف‌کننده است. برای این امر هم دو راه وجود دارد: افزایش زاد و ولد و کاهش مرگ و میر. این جاست که حوزه‌ی بهداشت و سلامت عصر پهلوئی بدل به عرصه‌ای برای اعمال زیست-قدرت می‌شود. از آنجا که به باور فوکو زیست-قدرت تحت لوای سالم‌سازی مردم و حراست از آن‌ها بسط می‌یابد و زبان اصلاح و تصحیح از همان آغاز یکی از عناصر اساسی تکنولوژی‌های سیاسی بوده است (دریفوس و رایینو، ۱۳۸۲: ۳۲۶)، ناگفته پیداست که حوزه‌ی مزبور چه اهمیت و جایگاهی در

برنامه‌های نوسازی رژیم داشت.

جان کلام این که افزایش نفوس در آن سال‌ها بدل به مهم‌ترین مشخصه‌ی برنامه‌های جمعیتی حکومت شد و این امر در قالب مقالات مختلف در روزنامه‌ها و البته سخنرانی‌ها اعلام می‌شد. برای دستیابی به این هدف که البته لازمه‌ی افزایش نیروی کار و نظام وظیفه نیز بود، راهکارهای مختلفی وجود داشت که افزایش سطح بهداشت عمومی، به‌خصوص، سلامت اطفال از مهم‌ترین‌شان بود (رحمانیان و حاتمی، ۱۳۹۳: ۷۳ و ۷۲). در این خصوص، ایجاد مؤسسه‌ها و تشکیلات مخصوص برای حمایت و حفظ حیات اطفال با این هدف که نتیجه‌ی تشکیل این تأسیسات به کاهش سالانه‌ی تلفات اطفال بیانجامد، از اولویت‌های دولت به شمار می‌رفت، چنان‌که مثلاً در سال‌های پس از ایجاد کانون پرورش افکار، به‌کرات به کثرت موالید و ربط آن با توسعه‌ی کشور در سخنرانی‌های انجام‌شده در این نهاد اشاره می‌شد و حفظ و صیانت کشور با افزایش تعداد کودکان برابر دانسته می‌شد (اتحادیه و ملک‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱).

افزایش بودجه‌ی سلامت و بهداشت، بازسازی ساختار اداری بهداشت کشور، تلاش برای واکسیناسیون عمومی و کنترل بیماری‌ها، ساخت بیمارستان‌ها و افزایش تعداد پزشکان و پرستاران که در نهایت رشد سالانه‌ی ۰/۶ درصدی جمعیت تا سال ۱۳۲۰ را در پی داشت، حاصل این سیاست‌ها بود. در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ تعداد پزشکان از ۱۲ به ۴۹۶ نفر و پرستاران از ۱۱ به ۱۰۲ تن رسید. همچنین بیمارستان و زایشگاه از ۹ به ۱۰۰ عدد و درمانگاه از ۴۱ به ۶۸۱ عدد افزایش یافت (رحمانیان و توکلی، ۱۳۸۹: ۶۵).

اما چگونه این حوزه به عرصه‌ای برای شکل‌گیری زیست-قدرت بدل شد؟ به باور فوکو، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دانش پزشکی نوین نظارت سلسله‌مراتبی است که با مفهوم «معاینه» پیوند تنگاتنگی دارد. در واقع، هدف این است که مراقبت و نظارت به‌صورت جزء جدایی‌ناپذیری از تولید و کنترل درآید. به عقیده‌ی فوکو، معاینه روشی است که مراقبت و نظارت را با مجازات به‌هنجارسازی ترکیب می‌کند. معاینه از طریق گردآوری پرونده‌ها هر فرد را به موردی برای مطالعه تبدیل می‌کند. سابق بر این جزئیات زندگی روزمره و شرح حال افراد وارد شبکه‌ی نظام حقوقی و با هیچ پرونده‌ی دیگری نمی‌شد، اما اینک این جزئیات مورد توجه قرار می‌گرفت (دریفوس و رایینو، ۱۳۸۲: ۲۷۷-۲۷۵). آنچه در نتیجه‌ی سیاست‌های بهداشتی رضاشاه پدید آمد، در حقیقت شکل‌گیری کردوکاری انضباطی بود که فرد را تحت نظارت تازه‌ای قرار می‌داد. مروری بر نظام‌نامه‌های مربوط به امور سلامت و بهداشت، حاکی از آن است که گفتمان بیماری که دوگانه‌ی بیمار / سالم (به‌تبع گفتمان دیوانگی با دوگانه‌ی عاقل / دیوانه و گفتمان زندان با دوگانه‌ی مجرم / درستکار) را شکل می‌داد، به ابژه‌سازی فرد به‌عنوان موضوع معاینه (نظارت) می‌انجامید. برای مثال، مواد مختلف نظام‌نامه مربوط

به بیماری‌های آمیزشی و واگیردار مشحون از حضور فراگیر دولت و تهدید مجرم / بیمار به کار بست کردوکارهای انضباطی است. مواد هفتم، نهم، دهم و ... از جمله این موارد است. به‌عنوان مثال، در ماده‌ی یازدهم نظام‌نامه‌ی مزبور آمده که «هر شخصی که می‌خواهد کودک خود را به دایه بسپارد، موظف است قبل از آن که دایه پستان به دهن طفل بگذارد، طفل و دایه را ... توسط پزشک امتحان (معاینه) نموده و گواهی‌نامه‌ی پزشکی به دست آرد... در صورت تخلف به سه تا هفت روز حبس و یا ۵ تا ۵۰ ریال کیفر نقدی محکوم می‌شود و در صورت ابتلای طفل یا دایه‌ی متخلف، حبس تأدیبی از دو ماه تا شش ماه خواهد بود». در ماده‌ی بیست و دوم نیز گفته شده «شخص یا اشخاصی که مانع اجرای مقررات بهداشتی می‌شوند یا در اثر غفلت سبب انتشار یکی از بیماری‌های واگیردار می‌شوند، به هشت روز تا دو ماه حبس تأدیبی و یا ۵۱ تا ۵۰۰ ریال و یا به یکی از این دو کیفر محکوم می‌شوند» (روستایی، ۱۳۸۲: ۲۱۵ و ۲۱۲). به عبارت دیگر، در اینجا فرد بیمار عنصر نابه‌هنجاری تلقی می‌شد که تنها با از سرگذراندن معاینات پزشکی مختلف می‌توانست به‌هنجار تلقی شود. این بدان معناست که در مناسبات میان بیمار و گفتمان پزشکی، روابط قدرتی شکل گرفت که رفع مرض مترادف بود با تولید ابژه‌ی به‌هنجار و مقبول.

۳-۴. تأسیس ارتش مدرن؛ سلطه بر بدن و ذهن اتباع

تأسیس یک ارتش دائمی و کارآزموده همواره یکی از مهم‌ترین خواسته‌های روشنفکران ایرانی به شمار می‌رفت که با روی کار آمدن رضاخان و تصویب قانون خدمت اجباری یا سربازگیری در سال ۱۳۰۴ محقق شد. البته نباید تصور کرد که این اقدام تنها با استقبال روشنفکرانی روبه‌رو شد که به قول کرونین آن را از ملزومات ترقی و سعادت کشور می‌دانستند و برای‌شان مهم‌ترین جاذبه‌ی ناسیونالیسم ایرانی رضاشاه محسوب می‌شد (کرونین، ۱۳۷۸: ۶۵)، بلکه روحانیونی چون سید حسن مدرس نیز در آن زمان از موافقان آن بود؛ به طوری که در مجلس از اهمیت قانون خدمت اجباری و نقش آن در حراست از کیان اسلام و ایران سخنرانی کرد و آن را از مصادیق انجام فروع اسلام در عصر غیبت معرفی نمود. ذکر این نکته پیش از ورود به بحث اصلی لازم است که در خصوص وظایف و اقدامات ارتش همچون برقراری امنیت، سرکوبی شورش‌ها و غائله‌ها، دفاع از کشور در برابر حمله‌ی خارجی (که البته هیچ‌گاه هم صورت نگرفت) مطالب بسیاری گفته و نوشته شده است و همگی هم در جای خود درست، اما هدف این نوشتار بررسی فونوی است که به ساحت زیستی ایرانیان ورود و آن را دستخوش تغییر می‌کرد؛ لذا باید از منظری تازه عملکرد ارتش را مورد بررسی قرار داد.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، یکی از خواسته‌های مهم روشنفکران تغییر شیوه‌ی زندگانی ایرانیان بود که با ورزش و البته آموزش به دست می‌آمد. با پیدایش دولت مدرن در دهه‌ی ۱۳۰۰، از آن‌جا که رسیدن به آرمان ترقی و

پیشرفت به‌سوی تمدن جدید دلیل اصلی تمامی فعالیت‌های ساختار نوین به شمار می‌رفت، ایجاد ملتی سالم، متعادل، منظم، دقیق، فعال و بانشاط برای دستیابی به اهداف مزبور در کانون توجهات حکومتی قرار گرفت. در نتیجه، داشتن تناسب اندام، بر خورداری از سلامت بدنی و نیز بهره‌مندی از نشاط و شادمانی جسمانی نماد و نشانه‌ای از تعلق به طبقه‌ی متوسط معرفی شد؛ بنابراین در پایان این دهه فعالیت‌های ورزشی توانست به‌عنوان بخشی از زندگی اجتماعی فرهنگی ایرانیان به‌ویژه طبقه‌ی متوسط نوین در حال رشد مطرح و به بخشی از تلاش‌های دولت در جهت بهبود وضعیت سلامت شهروندان تبدیل شود (شایق، ۱۳۸۳: ۸). علاوه بر این، در پی بروز گرایش‌های فاشیستی در کشورهای اروپایی در اواخر دهه‌ی ۱۳۱۰، تمرین ورزشی به‌عنوان مهم‌ترین وسیله برای آمادگی نظامی مورد تبلیغ و ترویج قرار گرفت؛ به‌ویژه تلاش دولت آلمان برای اجرای انضباط و شور میهن‌پرستی، پیدایش فرهنگی ورزشی در ایران را بیشتر برانگیخت و نیروی پهلوانی و ورزش و تمرین‌های ورزشی که به شیویه نظامی بود، ستوده و گرامی داشته شد (کرونین، ۱۳۸۷: ۲۰۲).

در همین راستا، بسیاری از نویسندگان نشریات روشنفکری در آن زمان معتقد بودند که روح ایرانی دچار رخوت و خمودگی شده و برای این که از این حالت به درآید، نیازمند تمرین‌ها و آموزش‌های سختی است. جدا از شکل‌گیری آموزش و پرورش و بهداشت نوین، تأسیس ارتش که بر پایه‌ی نظام سربازگیری بود، یکی از مهم‌ترین راه‌های دستیابی به چنین هدفی به شمار می‌رفت. زندگی نظامی که با تعلیمات و آموزش‌های بدنی همراه بود، می‌توانست نقش مهمی در انجام این مهم داشته باشد. به عبارتی، حکومت این امکان را یافت که بر بدن‌های سربازان تسلط داشته باشد. بدن که در تبارشناسی فوکویی جایگاه مهمی در مناسبات قدرت دارد، حالا به ابژه‌ی دانش و هدف اعمال قدرت مطرح بدل شد، مشحون از روابط قدرتی که آن را رام و مطیع می‌کرد (اسمارت، ۱۳۸۵: ۹۹). در واقع، بدن‌های سربازان یا به عبارتی اتباع، طی دو سال آموزش‌های سخت، محلی برای اعمال قدرت حاکم می‌شد.

مسئله اما تنها رام کردن ابدان نبود، بلکه اذهان افراد نیز می‌بایست به کار گرفته می‌شد. به قول یکی از نویسندگان نشریه‌ی نامه‌ی فرنگستان، در «دوره‌ی سربازی چون هر حکمی واجب‌الاطاعه است، دیگر سرباز با تردید آشنا نمی‌شود. چون باید جان به کف به جلوی خصم بدود». به‌علاوه، از آن جا که در محیط سربازخانه بحث سیاسی و اختلاف عقیده جایی ندارد، «اختلاف عقاید که برای کشور زیان‌بخش است» از بین می‌رود و جوانان با حس وظیفه‌شناسی بار می‌آیند (انتخابی، ۱۳۹۰: ۱۸۳). سیطره‌ی زبان فارسی در پادگان‌ها نیز به این یکسان‌اندیشی کمک می‌کرد. به گفته‌ی آبراهامیان، خدمت اجباری سبب استحاله‌ی سربازان در سازمانی ملی شد، جایی که مجبور بودند در آنجا به زبان

فارسی حرف بزندان و «وفاداری خود به شاه، پرچم و حکومت» را اعلام کنند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۵۰). آموزه‌های ناسیونالیستی افراطی ارتش که با تحقیر ویژگی‌های قومی و محلی سربازان همراه بود، این مهم را تشدید می‌کرد. نظام سربازگیری به‌واقع به حکومت این امکان را داد که دامنه‌ی نفوذ خود را نه‌فقط به شهرها و روستاهای دورافتاده که تا هزارتوهای ذهن و بدن‌های شهروندان گسترش دهد و همه را زیر چتر خود بکشد. در حقیقت، آنچه هدف این تکنولوژی سیاسی جدید بود، شکل‌گیری هویتی جدید در برابر هویت‌های قبلی‌ای و محلی سابق بود تا افزون بر سرسپردگی به نظام، ذهن‌ها را برای پذیرش مفاهیم تازه آماده کند.

۳-۵. سجل احوال؛ شناسایی و هویت‌بخشی

به باور فوکو، مهم‌ترین ویژگی دولت‌های مدرن اقداماتی بود که در حوزه‌های اجتماع، فرهنگ و سیاست انجام دادند، اقداماتی که هدف از آن‌ها در اختیار گرفتن امور مربوط به مرگ و زندگی اتباع برای کنترل بهینه‌ی جامعه و مدیریت آن بود (فوکو، ۱۳۹۶: ۱۰۳) در دوران سنتی و پیشامدرن، پادشاهان امکانات چندانی برای حضور فراگیر و پیوسته در سراسر ممالک محروسه نداشتند. نمایش هیبت و سیاست پادشاهان اغلب نامنظم و ناگهانی رخ می‌نمود. تحول نقش و جایگاه شاه از شبان به پدر تاج‌دار که با اتکا به سیاست‌های ناسیونالیستی حکومت شکل می‌گرفت، رابطه‌ی جدیدی را پی‌ریزی کرد که زمینه‌ساز دانش و کنش متجددانه‌ی سیاست و حاکمیت بود (ملک‌زاده و علیزاده بیرجندی، ۱۳۹۰: ۸۰). در همین راستا، در دوره‌ی رضاشاه و در تحقق سیاست تمرکزگرایی، دولت به ایجاد نهادهای جدید و بهبود و توسعه‌ی نهادهای سنتی پرداخت. از این حیث شاهد دستورها و فرامین فراوانی هستیم که حکومت در امور گوناگون، از نحوه‌ی راه رفتن در خیابان و نوع پوشش گرفته تا ازدواج و تولد سلامت‌شناسنامه و دیگر امور مربوط به زندگی و مرگ افراد صادر کرد. قانون سجل احوال و صدور شناسنامه برای اتباع نیز از جمله اقداماتی بود که به‌ویژه در ایجاد تغییر در زندگی مؤثر بود (صادقی، ۱۳۹۶: ۲۴).

نام‌ها با خود هویت می‌آفرینند و این هویت در طول زندگی فرد با هر بار تکرار نام او تقویت و تحکیم می‌شود. اگر زمانی ایرانیان به نام پدر خود شناخته می‌شدند و هویت خود را از وی می‌گرفتند، در عصر جدید این امر با تأسیس اداره‌ی ثبت احوال دست‌خوش تغییر مهمی شد؛ چراکه حالا این خود فرد بود که می‌بایست مبنای هویت‌یابی خودش باشد. با این اوصاف، قانون ثبت احوال در سال ۱۳۰۴ شمسی دریافت شناسنامه را برای کلیه‌ی شهروندان ایرانی الزامی کرد. درواقع، نیاز به شناسایی اتباع برای ایجاد ارتش منظم و نیز گرفتن منظم مالیات از شهروندان، از جمله مواردی بودند که وجود تشکیلات ثبت احوال را ضروری می‌ساخت.

در شناسنامه یا همان سچل، تواریخ مربوط به تولد، فوت، ازدواج و طلاق ثبت می‌شد. در حقیقت، حوزه‌ای که به لحاظ سنتی در حیطه‌ی وظایف روحانیون بود، حالا با اجرای قانون مذکور زیر نظر دولت درآمد. همین امر خود دخالتی در حوزه‌ی نفوذ روحانیون نیز محسوب می‌شد، چراکه به بیان یان ریشار، تعیین نام خانوادگی و تعریف عقلایی روابط خویشاوندی و هویت افراد، پایان‌بخش دورانی بود که در آن نظارت بر احوال شخصی صرفاً از جانب روحانیون و به‌منظور اجرای قوانین شرعی صورت می‌گرفت (ریشار، ۱۳۹۴: ۲۸۹). در حقیقت، هرچند قانون سچل احوال بنا به مقتضیات نوسازی ارتش و مالیات‌گیری به تصویب رسید، اما کارکردهای دیگری نیز به همراه داشت. با حذف القاب و وارد کردن نام خانوادگی، تحولی عمیق در هویت فرهنگی پدید آمد؛ به‌طوری که گام مؤثری در انتظام بخشیدن به مناسبات جدید اجتماعی برداشته شد و نوسازی اجتماعی تحکیم بیشتری یافت؛ هویتی که مستلزم نوسازی در ساختار جامعه بود. در این مقطع، هر یک از افراد جامعه نقش جدیدی به دور از روابط قبیلگی یافتند و به‌عنوان یک شهروند تلقی شدند (قفلی، ۱۳۷۹: ۱۲۷).

جدا از بحث هویت‌سازی، آنچه در خصوص کارکرد سیاسی نهاد ثبت احوال می‌توان اذعان کرد، توانایی حکومت در دسترسی نهادینه بر اتباع بود. نام‌گذاری افراد حکومت را قادر می‌ساخت حضور خود را در عرصه‌ی خصوصی زیست اتباع گسترش دهد. در همین راستا، باید به این موضوع اشاره کرد که اجرای این قانون به‌سادگی هم صورت نگرفت؛ به طوری که در بعضی موارد مقاومت‌هایی هم در برابر آن رخ داد. در برخی شهرها مردم با این توجیه که مایل به ذکر نام زنان و دختران خود در شناسنامه نیستند، علیه آن مقاومت کردند، زیرا این کار را ورود به عرصه‌ی «محارم» خود می‌دانستند. از طنز قضیه که بگذریم توجیه مخالفان پربیراه هم نبود. با روند حکومت‌مندی، زندگی افراد به‌عنوان اتباع منفرد از نظارت سنتی روحانیت خارج می‌گردید و به دولت سپرده می‌شد. این امر مشکلاتی را در مناسبات میان روحانیت و دولت به وجود آورد و یکی از دلایل مقاومت روحانیت در برابر اقدامات رضاشاه بود. بدین ترتیب، با این که اتباع به تدریج از نظارت شریعت خارج می‌شدند، اما تحت نظارت عالی‌هی دولت درمی‌آمدند که در بسیاری موارد کنترل بیشتر و دقیق‌تری بر زندگی آن‌ها اعمال می‌کرد (صادقی، ۱۳۹۶: ۲۴). قانون ثبت احوال را به‌واقع می‌توان تلاش حکومت برای در جهت شناسایی و انضباط بخشیدن به سامان زیستی شهروندان تعبیر کرد، چراکه با در اختیار داشتن آمارهای دقیق و البته هویت‌های جدید مکتوب راحت‌تر می‌توانست سیاست‌ها و برنامه‌های از پیش تعیین‌شده را عملی کند. بدین ترتیب، در این دوره دولت صدور شناسنامه برای اتباع زن و مرد را در دستور کار قرار داد و به دخالت در اموری چون ازدواج، زاد ولد، تحصیل، سفر، معاشرت خانواده و اشتغال پرداخت. نهادهای جدیدی چون ثبت احوال، املاک،

اداره آمار و ... زمینه‌ی حضور فراگیر و مداوم حاکمیت را در سراسر کشور و حتی عرصه‌های خصوصی زندگی مردم باز کرد (صادقی، ۱۳۹۶: ۲۳). با این سازوکار جدید، به قول کاتوزیان، دیگر پنهان شدن امکان‌پذیر نبود.

نتیجه‌گیری

در پاسخ به چگونگی و چرایی تغییر زیست-سیاست ایرانیان به‌عنوان سؤال محوری پژوهش حاضر، مشخص شد که حکومت پهلوئی به‌عنوان دولت مدرن سعی در تکوین نهادهای جدید در جامعه‌ی ایرانی کرد تا به عقلانیت سیاسی شکل گرفته در آن دوران، یعنی «پیشرفت و ترقی» جامعه‌ی عمل‌پوشاند؛ عقلانیتی که بیش از همه روشنفکران ایرانی در پروراندن و نمایندگی آن نقش داشتند. لذا تحقق آن نه‌تنها به مشروعیت حکومت تازه تأسیس کمک به‌سزایی می‌کرد، بلکه این توانایی را به آن می‌بخشید که وارد حوزه‌هایی از زیست ایرانیان شود که تا پیش از این محل مداخله‌ی حکومت‌ها نبود. تأسیس ارتش یک‌پارچه، ثبت احوال و بهداشت، در این مقاله به‌عنوان نمونه‌هایی از تکنیک‌های حکمرانی جدیدی مطرح شد که با کارکردهای انضباطی قرار بود به ایجاد ایزه-شهروندانی به‌هنگار برای حکومت بینجامد. ارتش با گردآوری جوانان ایرانی در محیط‌های کوچک پادگان و تلقین شعارهایی چون شاه‌دوستی و میهن‌پرستی و ایجاد و تقویت حس فرمان‌بری و اطاعت‌پذیری، نظام بهداشتی با وضع قوانین انضباطی در حوزه‌های مختلف که به گسترش حضور حکومت در جامعه می‌انجامید و ثبت احوال با شمارش‌پذیر کردن اتباع و نام‌گذاری یا همان هویت‌بخشی به آنان، توان شناسایی افراد و انتظام بخشی‌شان را به حکومت بخشیدند. به‌واقع، حضور حکومت در مسائلی چون مرگ و زندگی افراد، تربیت و آموزش، بهداشت و ...، حوزه‌هایی که در گذشته از مداخله حکومت‌ها مصون بودند، این امکان را فراهم می‌کرد تا گستره‌ی قدرت خویش را در خلل و فرج‌های اجتماع تسری دهد و از این طریق بکوشد اهداف خود را عملی کند. حالا دیگر همه در معرض پروژه‌ی ملت‌سازی رضاشاه قرار داشتند، چراکه دیگر پنهان شدن امکان‌پذیر نبود. لازم به ذکر است که می‌شد نمونه‌های دیگری را نیز به فهرست تکنیک‌های انضباطی مزبور اضافه کرد، از قبیل برنامه‌ی کشف حجاب که مسئله‌ی زنان را به هدفی مطلوب برای حکومت تبدیل کرد، چراکه برای اولین بار یک حکومت این توان را پیدا می‌کرد تا وارد حریمی شود که تا پیش از آن کسی جز افراد ذکور خانواده و البته روحانیون نقشی در آن نداشتند. به عبارت دیگر، بدین وسیله نیم دیگری از جامعه در دسترس برنامه‌های حکومت قرار می‌گرفت که این خود به معنای گسترش فرآیند به‌هنگارسازی شهروندان تا اعماق خانواده‌های ایرانی بود.

منابع

الف) کتب و مقالات

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۹). *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- اتابکی، تورج. (۱۳۸۷). *تجدد آمرانه؛ جامعه و دولت در عصر رضاشاه*، ترجمه مهدی مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- افشار یزدی، محمود. (۱۳۶۷). *گنجینه‌ی مقالات (جلد اول مقالات سیاسی یا سیاست‌نامه‌ی جدید)*، تهران: بنیاد موقوفه‌ی دکتر محمود افشار یزدی.
- اکبری، محمدعلی. (۱۳۹۳). *تبارشناسی هویت جدید ایرانی؛ عصر قاجاریه و پهلوی اول*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اتحادیه، منصوره؛ ملک‌زاده، الهام (۱۳۸۸). *بهداشت و اقدامات خیریه بهداشتی در دوره رضاشاه، تاریخ اسلام و ایران، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه، سال نوزدهم، دوره جدید شماره ۳، پیاپی ۷۹، پاییز*.
- اسمات، بری. (۱۳۸۵). *میشل فوکو، ترجمه‌ی لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان*، تهران: اختران.
- انتخابی، نادر. (۱۳۹۰). *ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه*، تهران: نگاره آفتاب.
- خورشیدنام، عباس. (۱۳۹۱). *دیرینه‌شناسی ادراک پزشکی، فصلنامه تاریخ پزشکی، سال چهارم، شماره یازدهم، تابستان*.
- دریفوس، هیوبرت؛ رایینو، پل. (۱۳۸۲). *میشل فوکو: فراسوی ساختگرای و هرمنوتیک*، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- ذکایی، محمد سعید؛ امن‌پور، مریم. (۱۳۹۳). *درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن*، تهران: انتشارات تیسرا.
- رحمانیان، داریوش؛ توکلی، آفرین. (۱۳۸۹). *بهداشت و سیاست در دوره رضاشاه، مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۶، زمستان*.
- رحمانیان، داریوش؛ حاتمی، زهرا. (۱۳۹۳). *کودکی و تجدد در دوره رضاشاه، مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۲۰، تابستان*.
- روستایی، محسن. (۱۳۸۲). *تاریخ طب و طبابت در ایران (از عهد قاجار تا پایان عصر رضاشاه به روایت اسناد)*، جلد اول، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- ریشار، یان. (۱۳۹۴). *ایران؛ پیدایش جمهوری اسلامی*، تهران: مؤلف.
- سپهر، مورخ‌الدوله. (۱۳۶۲). *ایران در جنگ بزرگ*، تهران: نشر ادیب.
- شایق، سیروس. (۱۳۸۳). *ورزش و سلامتی و طبقه متوسط مدرن در ایران در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ تهران، نشریه‌ی علوم انسانی گفتگو، شماره ۴۲*.
- صادقی، فاطمه. (۱۳۹۶). *کشف حجاب، بازخوانی یک مداخله‌ی مدرن*، تهران: نگاه معاصر.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۰). *پیدایش کلینیک؛ دیرینه‌شناسی ادراک پزشکی*، ترجمه‌ی یحیی امامی، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۶). *تئاتر فلسفه، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده*، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۰). *تولد زیست-سیاست*، ترجمه‌ی رضا نجف‌زاده، تهران: نشر نی.

قفلگی، محمد وحید. (۱۳۷۹). *مجلس و نوسازی در ایران، ۱۳۱۱-۱۳۰۲*، تهران: نشر نی.
کرونین، استفانی. (۱۳۸۷). *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر جامی.

مکی، حسین. (۱۳۷۴). *تاریخ بیست‌ساله‌ی ایران*، جلد اول، تهران: امیرکبیر.
ملک‌زاده، الهام. (۱۳۹۲). *مؤسسات خیریه‌ی رفاهی بهداشتی در دوره‌ی رضاشاه*، تهران: نشر تاریخ ایران.

ملک‌زاده، الهام؛ علیزاده بیرجندی، زهرا. (۱۳۹۰). *عوامل مؤثر در شکل‌گیری سیاست‌ها و تحولات جمعیتی در دوره رضاشاه طی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰*، فصلنامه جمعیت، شماره ۷۶/۷۵، بهار و تابستان.

میلر، پیتر. (۱۳۸۲). *سوزه، استیلا و قدرت از نگاه هورکهایمر، آدورنو، هابرماس و فوکو*، تهران: نشر نی.

همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۱). *اقتصاد سیاسی ایران؛ از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.

همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۴). *دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه‌ی حسن افشار، تهران: نشر مرکز.

یحیوی، حمید. (۱۳۹۴). *کالبدشکافی فوکویی دولت، مجله‌ی دولت‌پژوهی*، مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۱، شماره ۳، پاییز.

ب) روزنامه‌ها

آینده، دی ماه ۱۳۰۵، سال دوم، شماره‌ی مسلسل ۱۳.

شفق سرخ، سال دوم، ۱۷ سنبله ۱۳۰۲، شماره‌ی ۴۹.

کاوه، ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰، شماره‌ی ۳۶.

نامه‌ی فرنگستان، ۱۳۰۲، سال اول، شماره‌ی اول، برلین.